گفت‌وگو با وین رونی پس از مصدومیت مقابل چلسی
اگر ستاره انگلیس به جام جهانی نرسد
میلان، گذشته و آینده
۲۲

درودگر: با اقتدار قهرمان می‌شویم
گفت‌وگو با نصرالله عبداللهی
تاریخ‌نگاری مهم‌ترین خبر روز
۲۳

یک ساعت با تیم نه چندان ملی
صدایی که در تمرینات تیم پیشکسوتان پیچید
بخش فارسی فوتبال آسیا
۲۴

آن روی سکه قلعه‌نویی

عکس: میلاد پیامی، شرق

خبر آخر

برهانی: سه سال و نیم است منتظرم

آرش از امیدهای ایران است. هر کاری بکنی از امیدها است، هرچه باشد نمی‌شود از روزهایی که مثل یک تکه آتش هر دفاعی را با حرارت خود آشنا می‌کرد، گذشت... روزهایی که خیلی هم دور نیستند و ای بسا که دوباره در راه باشند.

■رفتن به النصر منتفی شد؟

نه، اتفاقاً باشگاه با رفتنم موافقت کرد و دنبال مراحل پایانی کارم هستم.

■چه کسی موافقت کرد، سردار آجورلو یا غیاثی؟

هیات‌مدیره قبول کرد تا ترانسفر شوم و مشکلی از بابت باشگاه پاس وجود ندارد.

■پس دیگر مشکلی برای رفتنت وجود ندارد؟

نه، هیچ مشکلی، تا دو روز دیگر هم فکر کنم قرارداد بسته می‌شود.

■فکر نمی‌کنی عجله کردی، چون به هر حال بعد از جام جهانی شرایط بهتر می‌شود؟

قراردادم را طوری تنظیم می‌کنم که اگر تیمی در اروپا من را بخواهد باشگاه النصر نتواند برای رفتنم مشکل ساز شود.

■هدف تو در لیگ امارات چیست؟

پیشنهاد آنها از نظر مالی خوب بود. بعد هم می‌خواهم خودم را نشان دهم. به هر حال امارات بهترین لیگ آسیا است و فکر می‌کنم آنجا بیشتر در چشم باشم.

■فکر می‌کنی موفق شوی؟

به عرب‌ها خوب گل می‌زنم، پس فکر کنم موفق شوم.

■نظرت در مورد تغییرات پاس چیست؟

امیدوارم به نفع باشگاه پاس شود. سردار آجورلو تحولات بزرگی را در پاس انجام داد. امیدوارم سردار غیاثی هم موفق شوند.

■تمرینات تیم ملی چطور است؟

من سه سال و نیم است که در تیم ملی هستم و کاملاً با تمرینات برانکو آشنا هستم. برای من که تمرینات تیم ملی راحت است.

■چقدر امیدواری در لیست جام جهانی باشی؟

نظر برانکو است. با تفکرات ایشان آشنا هستم و او هم مرا خوب می‌شناسدم من امروز به اردوی تیم ملی نیامدم بلکه سه سال و نیم است که برای جام جهانی نقشه کشیده‌ام.

■فکر می‌کنی حق آرش برهانی بوده است تا به تیم ملی دعوت شود؟

بله بوده است، من سه سال و نیم است ملی پوش هستم و خیلی هم تلاش کردم تا به اینجا رسیدم. در ضمن تیم ما نایب قهرمان ایران شده است. ما این تیم را نایب قهرمان کردیم و حقمان تیم ملی است.

■فکر نمی‌کنی کم گل زدی؟

نه، این فصل با جام حذفی ۱۶- ۱۵ گل زدم کم است، تازه در غرب آسیا، با تیم امید در تونس و... گل زدم. کارنامه‌ام بد نبوده اما شما من را باور نمی‌کنید.

شب قبل از بازی استقلال مقابل برق شیراز همه اطرافیان قلعه‌نویی می‌دانستند که او فردا پس از بازی با برق شیراز نمایش جدیدی را روی صحنه می‌برد. همان شب SMS «ژنرال استقلال را قهرمان می‌کند و می‌رود» از لابی هتل المپیک به موبایل این و آن می‌رسید. با این همه کسی فکرش را نمی‌کرد، آدمی که سال‌ها خود را با دست‌های ـ نامرئی ـ پشت پرده درگیر کرده بود، بخواهد در آن شرایط که هلهله مردم هنوز به راه بود اینگونه ژست بگیرد: «از آنهایی که تو این مدت ما را خیلی تحمل کردند تشکر می‌کنم... دیگر اذیتشان نمی‌کنم.» اما این بار هم مثل تمام دفعاتی که قلعه‌نویی از دستان پشت پرده سخن گفته بود، آدم‌ها به حرف او فقط می‌خندیدند، چرا که می‌دانستند این ژست قهرمانی مربیان ایرانی است و سال‌های قبل دیده بودند که مجید جلالی و فرهاد کاظمی هم پس از قهرمان کردن تیمشان چنین رفتارهایی را از خود نشان داده بودند. همان شب این گفته‌ها از ماشین‌هایی که بزرگراه‌های اطراف تهران در ترافیک وحشتناک جشن قهرمانی گیر افتاده بودند به گوش می‌رسید: «بیچاره فصل قبل فقط پنجاه میلیون گرفته می‌خواد قیمتشو ببره بالا... می‌گن سپاهان بهش پیشنهاد سیصد میلیونی داده.... نه امیرخاااااانه... خداییش مربی خوبیه... تو ایران هر کی مجتبی و سیاوش و رضا رو داشته باشه قهرمان می‌شه، هنر که نکرده با این همه تماشاچی... نه بابا استقلال بازیکنی نداشت که.... امکان نداره استقلال رو بذاره بره، عمراً جام باشگاه‌ها را از دست بده.»

این سئوال، یک سئوال کلیدی بود. فردای روزی که استقلال قهرمان شده بود و روزنامه‌ها در کنار به تصویر کشیدن جشن قهرمانی آبی‌ها، خبر رفتن قلعه‌نویی را هم تیتر کرده بودند، خیلی‌ها این سئوال را می‌پرسیدند که «مگر می‌شود جام باشگاه‌های آسیا را گذاشت و به این راحتی رفت.»

■■■

قلعه‌نویی اولین نفری نبود که استقلال را به قهرمانی لیگ رساند و قطعاً آخرین نفری هم نیست که این عنوان را به چنگ آورده. اما آنچه این قهرمانی را نسبت به تمام قهرمانی‌های استقلال متفاوت جلوه می‌داد، صبری بود که تماشاگران استقلال و مدیریت این تیم از خود نشان داده بودند و فرصت سه ساله‌ای بود که به قلعه‌نویی داده شده بود. پیش از او مربیانی که می‌آمدند فقط یک فصل مجال داشتند تا این عنوان را به چنگ بیاورند، آنهایی که توانسته بودند، مثل ناصر حجازی و منصور پورحیدری فصل بعد هم در استقلال مانده بودند و آنهایی که نتوانسته بودند همان آخر فصل چمدان خود را جمع کرده و رفته بودند. اما امیر قلعه‌نویی خوب فهمید که نباید به استقلالی‌ها وعده قهرمانی داد و برای همین هم بود که او گفت ما یک برنامه سه ساله داریم و طی این برنامه استقلال را به قهرمانی می‌رسانیم.

با این وصف، چرا قلعه‌نویی خود را متفاوت از سایر مربیانی که استقلال را قهرمان کرده‌اند و بدون هیچ ادایی مانده‌اند و کار خود را دنبال کرده‌اند، می‌داند؟ واقعاً او چه تفاوتی دارد با آدم‌هایی مثل ناصر حجازی و منصور پورحیدری؟ اگر تمام سال‌های حضور قلعه‌نویی را در فوتبال ایران بازبینی کنیم به یک نقطه مشترک می‌رسیم و آن حس تمامیت‌خواهی و جاه‌طلبی قلعه‌نویی است. در واقع آنچه در تمام این سال‌ها از او دیده شده این بوده که می‌خواهد همه چیز را در مالکیت خودش داشته باشد. می‌توانیم رفتار او را هنگام آمدن رولند کخ مثال بزنیم که با آمدن مربی آلمانی، حاضر نشد به عنوان نفر دوم کار کند و می‌توانیم برخوردهای او را با بازیکنان بزرگ و محبوب استقلال به یاد بیاوریم که چگونه با تعریف پروژه جوان‌گرایی موجب رفتن آنها از استقلال شد. روزی که سهراب بختیاری‌زاده و محمد نوازی و مهدی هاشمی‌نسب و مهدی پاشازاده و علی سامره از استقلال می‌رفتند خیلی‌ها می‌گفتند قلعه‌نویی محبوبیت اینها را تاب نیاورده و می‌پرسیدند، رضا عنایتی پیرتر است یا علی سامره؟ البته یادمان هست که این حس جاه‌طلبی یک جاهایی هم خیلی به درد استقلال خورده اما همین ویژگی‌ها است که حالا سبب شده او پس از قهرمانی چنین رفتاری را به تصویر بکشد، رفتاری توأم با حس خودبزرگ‌بینی.

■■■

البته بوده‌اند مربیانی که پس از قهرمان کردن تیم‌شان رفته‌اند و پشت سر خودشان را هم نگاه نکرده‌اند، نمونه‌اش فرانتس بکن‌باوئر بود که پس از قهرمان کردن آلمان در جام جهانی ۹۰ مربیگری را کنار گذاشت یا امه ژاکه که پس از قهرمانی فرانسه در جام جهانی ۹۸ مشی قیصر را در پیش گرفت. این مربیان خواستند بروند و رفتند. این نبوده که بخواهند بازی دربیاورند و با این کار خودشان را به رخ بکشند. بیش و کم در رفتار هیچ کدام از مربیان اروپایی نمی‌بینیم که اینگونه از رفتن حرف بزنند و بعد بمانند. همه مربیانی که تیم‌هایشان را قهرمان کرده‌اند، به جای اینکه با پیش کشیدن چنین بحث‌هایی وقت خودشان و تیم‌شان و رسانه‌ها و مردم را بگیرند ترجیح داده‌اند تا روی فصل بعد تمرکز کنند. اگر هم تصمیم به رفتن داشته‌اند، رفته‌اند، بدون اینکه اعصاب کسی را خط خطی کنند. رفتار قلعه‌نویی اما چنین نیست. او اگر واقعاً تصمیم به رفتن داشت باید می‌رفت، نه اینکه با این همه آدم بازی کند و آخرش هم در استقلال بماند.

■■■

می‌دانیم که هر واکنشی در پی یک کنشی می‌آید. اما این قانون یک شبه توسط قلعه‌نویی به چالش کشیده شد. در شرایطی که هیچ‌کس در مجموعه آبی به قلعه‌نویی فشاریپ نیاورده بود و هیچ‌کس هم به او نگفته بود برو، او خودش با دیدن دشمنان نامرئی، می‌گفت می‌خواهم بروم. این از توهمی می‌آید که او مثل برخی از مربیان ایرانی دیگر که سرد و گرم روزگار را نچشیده‌اند و یک شبه ره صد ساله را رفته‌اند، درگیر آن است. یادمان هست که قلعه‌نویی خیلی زود به آنچه که می‌خواست رسید. در شرایطی که خیلی از بازیکنان قدیمی استقلال سال‌ها در انتظار مربیگری استقلال سوخته‌اند و حتی برخی‌ها این آرزو را به گور برده‌اند، قلعه‌نویی به توصیه بزرگان هیات مدیره به سرمربیگری استقلال رسید و چنان که دیدیم آن قدر مجال یافت که بالاخره توانست استقلال را به قهرمانی در لیگ برساند.

اما به یک باره، در شرایطی که به عنوان یک مربی قهرمان شناخته می‌شد، جشن قهرمانی را خراب کرد، آن هم بدون اینکه قبلش اتفاق خاصی افتاده باشد. همان روز که او این خبر را به روزنامه‌ها داد همه می‌دانستند که در استقلال می‌ماند، اما با این حال او در تمام این روزها همه را سرکار گذاشت.

■■■

اینک خبر رسیده که قلعه‌نویی در استقلال می‌ماند. از همان روز اول هم روشن بود که او رفتنی نیست. فقط ای کاش مسئولان وزارت رفاه، هنگامی که دیدند قلعه‌نویی خودش می‌گوید می‌خواهم بروم، به جای اینکه اسیر بازی او شوند، می‌گفتند برو و آنگاه می‌نشستند و تماشا می‌کردند که قلعه‌نویی برای ماندن چه می‌کند. اما اینک با این جو پدید آمده، به نظر می‌رسد که ما با یک علی پروین بدلی طرفیم. چرا که داریم می‌بینیم قلعه‌نویی هم مثل پروین سخت تحت تاثیر اطرافیانش است. این را در آن روزهایی فهمیدیم که زیرفشار دوستانی که مهدی رحمتی را به استقلال آورده بودند، او را جایگزین وحید طالب‌لو کرد. البته این همه ماجرا نیست که قلعه‌نویی هم استقلال را مثل پروین به صورت هیاتی مدیریت می‌کند، بلکه او در نوع حرف زدن هم آشکارا از پروین تقلید می‌کند و ادبیات او را به کار می‌گیرد. او به خوبی فهمیده که گاهی موقع‌ها برای اینکه میخش را محکم بکوبد باید ژست‌های عجیب و غریب بگیرد، مثل دوران بازیگری‌اش که پس از اینکه به عنوان بازیکن تعویضی وارد زمین می‌شد، به جای اینکه بدود و با شور و اشتیاق دنبال توپ باشد، می‌ایستاد و دستانش را برای تماشاگران تکان می‌داد و آرام بازی را پی می‌گرفت. کاش حالا که قلعه‌نویی مو به مو دارد در راهی که پروین رفته گام برمی‌دارد، فراموش نکند که پروین با همه بزرگی‌اش چگونه از پرسپولیس رفت...

... و این روی سکه

امیر قلعه‌نویی مرد باهوشی است. این را در همان روزگاری که با پیراهن شماره ۸ فرمانده میانه میدان استقلال بود می‌دیدیم. آن روزها که کم می‌دوید و کم درگیر می‌شد اما با پاس‌های عالی خود، ضرباهنگ بازی را کنترل می‌کرد. از همان دوران هم پیدا بود که او روزگاری مربی بزرگی برای استقلال خواهد شد، چرا که ویژگی‌هایی را داشت که در سایر هم‌دوره‌ای‌هایش کمتر دیده می‌شد. او یک رهبر واقعی بود و یک مدیر هوشمند. برای همین هم خیلی سریع به آنچه می‌خواست رسید. آن هم در روزهایی که استقلالی‌ها به شدت دنبال یک مربی مقتدر می‌گشتند و خودشان می‌گفتند: «ما به دنبال یک علی پروینیم.» گرچه آن سال‌هایی که قلعه‌نویی به استقلال می‌آمد، علی پروین داشت از پرسپولیس می‌رفت، اما با این همه استقلالی‌ها دنبال گمشده‌هایی بودند که قلعه‌نویی آنها را برایشان می‌آورد.

البته اینجوری نبود که قلعه‌نویی کاملاً از پروین الگوبرداری کند. یکی از تفاوت‌های مهم قلعه‌نویی و پروین این بود که او یک سال را در لورکوزن در کنار مربیانی چون کریستف دام و رولند کخ گذرانده بود و به خوبی دریافته بود که یک تیم را چگونه به بالاترین سطح از آمادگی می‌رسانند. او آنقدر با جدیت در تمرینات تیم آلمانی حاضر شده بود که کریستف دام درباره‌اش می‌گفت: «جزواتی را که قلعه‌نویی از تمرینات تیم من دارد، خود من هم ندارم.» امیر آنقدر باهوش بود که بتواند درس‌هایش را از فوتبال آلمان با تجربه‌هایش از فوتبال ایران تلفیق کند و با استفاده از آن تیمی را بسازد که خوب بدود و عالی بجنگد و با اشتیاق حمله کند و گل بزند و ببرد. او در این راه یکی از گفته‌های آقامدد را که گفته بود: «هر تیمی دوید، برد» سرمشق کارش قرار داد و اینچنین توانست از همان سال اول حضورش استقلال را در کورس قهرمانی قرار دهد. اما استقلال او با همه اینکه در آستانه رسیدن به جام قهرمانی قرار داشت، نقاط ضعفی را هم داشت که در روزهای پایانی سبب شد این تیم از پاس عقب بماند و جام قهرمانی را به این تیم بدهد. یکی از این ضعف‌ها، این بود که استقلال در میانه میدانش یک نفر را مثل قلعه‌نویی نداشت. برای همین بود که استقلالی‌ها علاوه بر اینکه به دنبال جوان کردن تیمشان رفتند، به صرافت یافتن یک هافبک طراح هم افتادند. چنین بود که استقلال دو سال بعد از حضور قلعه‌نویی صاحب یک تیم جوان، متفکر، دونده و باانگیزه شد. استقلال قلعه‌نویی در سالی که گذشت یکی از بهترین تیم‌های لیگ بود که هم خیلی خوب گل می‌زد و هم خیلی خوب دفاع می‌کرد. با این همه باز هم قهرمانی به روز آخر کشیده شد و این شاید از جوانی قلعه‌نویی می‌آمد.

اما رفتارهای او در روز قهرمانی استقلال و در روزهای پس از آن، نشانگر نقاط تاریک شخصیت او بود. گزارش بالا دلایل این رفتار قلعه‌نویی را در شخصیت او جست‌وجو می‌کند و قصد ما بر این نبوده که بخواهیم توانایی‌های او را در کار مربیگری و نقش مهم‌اش را در قهرمانی استقلال زیر سئوال ببریم. او همین که تیمی را ساخته که مایه افتخار همه استقلالی‌ها است، کار بزرگی کرده، اما کاش همین نقاط تاریک هم در شخصیت او وجود نداشت.

دقیقه صفر

می‌خواست مهمترین شود شد

بردیا افشین

او یک «جاه‌طلب» است، می‌خواهید او را به این خاطر سرزنش کنید؟ نه این کار را نکنید، از او بخواهید که برایتان یک کتاب به این عنوان بنویسد؛ «چگونه می‌توان مهمترین شد؟»

این کتاب به قلم امیر قلعه‌نویی حتماً راهنمای خوبی برای زندگی شخصی خواهد بود.

حرف‌ها و رفتارهای این روزهایش را زیر ذره‌بین برده‌اید تا اگر دست از پا خطا کرد، آن را به رخ بکشید؟ نه این هم فایده‌ای ندارد. بهتر است ذره‌بین را جای دیگری بگذارید و فقط این را به رخ بکشید، که چگونه کسی می‌تواند آنقدر جاه‌طلب باشد، آنقدر که موفق‌ترین شود تا مهمترین خطابش کنند.

بهتر است داستان «قهرمان» این روزها را بازگویی کنید که «چگونه او، او شد»: جوان روزهای خوش شاهین، وقتی به استقلال ناخوش سال‌های پایانی دهه ۶۰ آمد، «محبوب‌ترین» نبود، اما خیلی زود خواست «مهمترین» شود. خودش می‌دانست که در این هنگام او تنها کسی نیست که سرنوشت‌سازترین‌ها را رقم بزند، او کسی نبود که وقتی آبی‌ها، برابر خردترین حریفان زانو می‌زدند، آنها را بلند کند او منجی نبود، او آن محبوبی نبود که گره‌گشا باشد، آن هم زمانی که استقلال برابر حقیرترین‌ها کاری از پیش نمی‌برد و همه آرزومندان و نگران‌های نشسته در «شیرودی» را جان به لب می‌کرد. او وقتی به استقلال آمد، کسی نبود که «سهراب بوقی» برای آرامش خاطر طرفداران وعده‌اش را می‌داد، وقتی استقلال ۶۷ حال طرفداران را می‌گرفت سهراب خبر می‌داد «فلانی و بهمانی هم می‌آیند.» و در این وعده‌ها نام امیر قلعه‌نویی به گوش نمی‌رسید. قرار بود کوچ کرده‌ها برگردند و یک عده دیگر هم برای آبی‌پوش شدن نامزد بودند.

او آن کسی نبود که اگر برای تیم جوانان استقلال هم بازی می‌کرد، یک «شیرودی» پر می‌کرد تا هنرنمایی‌اش را تماشا کنند و او حتی آن کسی نبود که بی‌دلیل خیلی محبوب باشد و او واقعاً قهرمان بچه‌های کوچه و خیابان نبود و آن بچه‌ها نام یک مشت از نسل بزرگان دهه ۶۰ را به عاریه می‌گرفتند تا در کوچه و خیابان با آن بازی کنند و کمتر بر سر نام امیر قلعه‌نویی دعوا می‌کردند. اما او که محبوب‌ترین نبود می‌خواست مهمترین باشد، او می‌خواست سرکرده باشد و تحمل نداشت بازوبند را بر روی دستان یک محبوب بزرگ شده در جمع آبی‌ها ببیند. همه می‌دانند که برای آن‌چه‌ها کرد، تا در این جدال بالاخره خودش دوام بیاورد. در ادامه در ابتدای دهه ۷۰ و وقتی از بزرگان کسی نماند او ماند و درخشید، «مهمترین» شد و «سرکرده». در این سال‌ها «محبوب» بود و «قهرمان»، «ژنرال» می‌خواندنش و برای آبی‌ها کم نگذاشت و وفاداران به پاس این، یکصدا او را «سرور هر چی پرسپولیسیه» می‌خواندند که آن سال‌ها در مصاحبه با کیهان ورزشی اعتراف کرد که این بهترین شعاری است که می‌شنود. در واقع پس این اعتراف این واقعیت نهفته بود. او می‌خواست «مهمترین باشد» و به علاوه اینکه همه هم این را متوجه شوند که او مهمترین است. و این شعار وقتی در ورزشگاه می‌پیچید، حتماً زیر این جمله خط می‌کشید که «او که می‌خواهد مهمترین باشد به خواسته‌اش رسیده است!»

حتی در روزهای پایانی‌اش وقتی بهروز پرورشخواه جان می‌کند، علیرضا منصوریان جوان اولی فوتبال ایران چشم‌ها را خیره می‌کرد، قلعه‌نویی کم‌تلاش‌تر از همیشه سهم بیشتری را طلب می‌کرد.

شاید در جریان بازی نبود، اما پشت هر ضربه ایستگاهی و کرنر می‌ایستاد تا نشان دهد که «مهمترین» است.

و حالا هم از اینکه او را «سرور هر چی...» خطاب کنند، خوشش می‌آید. باتجربه‌تر شده است، لبخندش به خنده‌ای بدل نمی‌شود که پهنه صورتش را بپوشاند، زود آن را پنهان می‌کند و برمی‌گردد دست تکان می‌دهد. اما هنوز می‌خواهد «مهمترین» باشد، اگر تحمل نمی‌کند که در کنار مرد آلمانی دوم باشد، به او خرده نگیرید، چرا که او «جاه‌طلب» است. گوشه می‌نشیند، برای اینکه «بهترین» باشد، تلاش می‌کند و روزی که انتخاب اول باشگاه برای هدایت تیم می‌شود، شرایطی را می‌خواهد که پیش از این کسی نخواست و او البته در پایان به وعده‌اش عمل می‌کند؛ از آبی‌ها، یک قهرمان می‌سازد و حالا اگر چیزی می‌گوید به خاطر این است که می‌خواهد مهمترین باشد و البته می‌خواهد وادارمان کند تا به این موضوع باور داشته باشیم که او «بهترین است».

بله! او آن شماره ۱۸ آن سال‌های آبی‌ها نبود که دل از همه وفاداران برده بود، مثل او «قهرمان» بچه‌های توی کوچه و خیابان نبود، اما حالا ثابت کرده است که مهمترین است. آن شماره ۱۸ محبوب من کجا است که ببیند مردی که بعداً «ژنرال» شد حالا از یک عده، یک مشت قهرمان می‌سازد؟ او را سرزنش نکنیم، از امیر قلعه‌نویی بخواهیم که برای ما بنویسد که چگونه می‌توان «مهمترین بود؟»